ب)انواع تأویلات قرآنی

- ۱. تأویلات عرضیّه
- ۲.تأویلات طولیّه

۱. تأویلات عرضیّه

خیلی چیزهای جالبی است. معانیی که درست ضد هم هست، در همین روایاتی که در کتابهای ما است، در فرمایشات معصومین به یک آیه نسبت داده شده. آیاتی که به نظر ما خیلی خیلی بد است و میگوییم وای! دیگر خدا نکند که کسی مصداق این آیه باشد، بعد میبینیم که امام معصوم، همین آیه را معنی کردهاند برای امیرالمؤمنین. پس حالا باید چه بگوییم؟

«قُتل الانسان ما اکفره»

مثال آن آیهی شریفه «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَه[1]» است که شما ترجمهها را ببینید که آیا این تعریف انسان است یا بدگویی از اوست؟ چه معنا میکنید؟ میگویید: یعنی مرده باد این انسان، کشته باد این انسان، چه قدر کافر است! «**مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَه**[2]» چه قدر کافر است با این که میبینند خدا خلقش کرده است.

همه آن را حالتی ترجمه میکنند که در آن ذم است. اما وقتی میروید تفسیر برهان را باز میکنید:

علی بن إبراهیم: قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ، قال: [هو] أمیر المؤمنین (علیه السلام)، [قال]: ما أَكْفَرَهُ أی ماذا فعل و أذنب حتی قتلوه**[3]**؟

میبینید که منسوب به امام معصوم است که فرمودند که: انسان یعنی امیرالمؤمنین و قُتل یعنی استُشهد. «**قتل الانسان**»: انسانِ واقعی که امیرالمؤمنین هستند شهید شدند. «**ما اکفره**»: چه کار کرده بود که باعث کفر او بشود که شما بروید بکشید؟ خوارج، تکفیری میکردند که میکشتند. و دنبالهِ روایت را خودتان مراجعه کنید. پس صرف این که این دو تا خودشان با هم توافق ندارند رادع نیست. و البته خیلی نظیر دارد[4].

«کان الانسان ظلوماً جهولاً»

قتل الانسان ما اکفره» «الامانه عرضنا» «کان الانسان ظلوما جهولا» [5] [6] [7]

آیه امانت که بحثش هنگامه است. امروزی ها که مباحثشان پیشرفت کرده، یک لغاتی درآمده که به ما کمک می کند برای فهم بعضی چیزها. باید انسان روی لغت های امروزی فکر کند که بعداً که می خواهد مطلب را به دیگران منتقل کند، هم خود مطلب صاف باشد و با مسلمات و محکمات جور در بیاید و هم بتواند با یک عبارت امروزی آن را بیان کرد که دانشجوها و ... هم مقصود را بفهمند و این مطلب را با لسان آن ها و با اصطلاحاتی که انس دارند، به ذهنشان نزدیک کند.

همین «ظلوماً جهولاً»، دو ات مفهوم است که یک معنای تصوری دارد، دلالت تصوری دارد برای خودش.در آیه شریفه هم یک مدلول تصدیقی دارد که در همین آیه شریفه بر سر مدلول تصدیقیش و ... خیلی حرف است. الآن برای این دو واژه چه عنوانی می توانیم به کار ببریم با بحث هایی که خبر داریم[8]؟

---

[1] سوره عبس،آیه ۱۷

[2] سوره عبس:آیه ۱۸-۱۹

[3] البرهان فی تفسیر القرآن، ج۵، ص ۵۸۳

قتل الإنسان ما أكفره قال وه أمير المؤمنين قال ما أكفره أي ما اذ فعل فأذنب حتى قتلوه- ثم قال: من أي شيء خلقه من نطفة خلقه فقدره- ثم السبيل يسره قال: يسر له طريق الخير ثم أماته فأقبره ثم إذا شاء أنشره قال في الرجعة كلا لما يقض ما أمره أي لم يقض علي أمير المؤمنين ع ما قد أمره- و سيرجع حتى يقضي ما أمره-.

أخبرنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر [أبي بصير] عن جميل بن درّاج عن أبي أسامة عن أبي جعفر ع قال سألته عن قول الله «قتل الإنسان ما أكفره» قال: نعم نزلت في أمير المؤمنين ع ما أكفره، يعني بقتلكم إياه ثم نسب أمير المؤمنين ع فنسب خلقه- و ما أكرمه الله به- فقال: من أي شيء خلقه يقول من طينة الأنبياء خلقه فقدره للخير ثم السبيل يسره يعني سبيل الهدى ثم أماته ميتة الأنبياء ثم إذا شاء أنشره قلت ما قوله: ثم إذا شاء أنشره قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقضي ما أمره(تفسير القمي ؛ ج۲ ؛ ص۴۰۵-۴۰۶)

[4] از همین قبیل است آیه شریفه انها لاحدی الکبر(سوره المدثر،آیه ۳۵) که مرجع ضمیر آن سَقَر است: «إنها لإحدى الكبر» هذا جواب القسم يعني أن سقر التي هي النار لإحدى العظائم و الكبر جمع الكبرى و هي العظمى عن ابن عباس و مجاهد و قتادة و قيل معناه أن آيات القرآن لإحدى الكبر في الوعيد(مجمع البيان في تفسير القرآن،ج۱۰،ص۵۹۰)این در حالی است که ضمیر در روایات به حضرت فاطمه سلام الله علیها یا حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا ولایت ارجاع شده است:

أخبرنا الحسين بن محمد عن المعلى بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة عن أبي جعفر ع: في قوله «إنها لإحدى الكبر نذيرا للبشر» قال يعني فاطمة ع. (تفسير القمي،ج۲،ص۳۹۶)

۱۱۱۸۴/- و عنه: عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن سنان، عن عمار بن مروان، عن المنخل بن جميل، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قوله عز و جل: يا أيها المدثر* قم فأنذر:«يعني بذلك محمدا (صلى الله عليه و آله) و قيامه في الرجعة ينذر فيها.

قوله: إنها لإحدى الكبر* نذيرا يعني محمدا (صلى الله عليه و آله) نذيرا للبشر في الرجعة» [و في قوله: (إنا أرسلناك كافة للناس) في الرجعة].(البرهان في تفسير القرآن،ج۵،ص ۵۲۲)

قلت: و ما هي إلا ذكرى للبشر؟ قال: «نعم، ولاية علي (عليه السلام)».قلت: إنها لإحدى الكبر؟ قال: «الولاية».(البرهان في تفسير القرآن ، ج 5 - ص ۵۲۸)

البته این مطلب در روایتی است که ضمیر به جنم برگردد.اما اگر ضمیر را به آیات قرآن برگردانیم،دیگر آیه شریفه مصداق بحث ما نخواهد بود:وقوله تعالی: «إنها لإحدی الکبر» ذکروا أن الضمیر لسقر، و الکبر جمع کبری،والمراد بکون سقر إحدی الکبر أنها إحدی الدواهی الکبر ال یعادلها غیرها من الدواهی کما یقال: هو أحد الرجال أی ال نظیر له بینهم، و الجملة جواب للقسم.والمعنی أقسم بکذا و کذا أن سقر لإحدی الدواهی الکبر- أکبرها- إنذارا للبشر.

و «نذیرا للبشر» رد لقوله فی القرآن: «إن هذا إلا سحر یؤثر إن هذا إلا قول البشر» و ال یبعد أن یکون «الکبر» إنذارا للبشر.والمعنی: لیس کما قال یکون ضمیر «إنها» للقرآن بما أنه آیات وأ من باب مطابقة اسم إن لخبرها.و المعنی أقسم بکذا و کذا أن القرآن- آیاته- لإحدی الآیات الإلهیة الکبری إنذارا للبشر.(المیزان فی تفسیر القرآن،ج۲۰،ص ۹۴-۹۵)

[5] سوره الاحزاب،آیه ۷۲

[6] محمد بن الحسن الصفار: عن أحمد بن محمد، عن الحسین بن سعید، عن عثمان بن سعید، عن مفضل بن صالح، عن جابر، عن أبی جعفر (علیه السلام)، فی قول الله تبارک و تعالی: إنا عرضنا الأمانة علی السماوات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها، قال: «هی الولایة، أبین أن یحملنها و حملها الإنسان و الإنسان الذی حملها: أبو فلان».(البرهان فی تفسیر القرآن ؛ ج۴ ؛ ص۵۰۱)

و اذه الخبر کالقرآن ذو وجوه و وه مراد بکل الوجوه فان القرآن یجوز ان یکون اذ وجوه بحسب موادأ لفاظه وأ هیئاتها و تصریفها وأ اعرابها و ترکیبها و سیجیء تحقیق ذلک فی الفصل الآتی. و یجوز ان یکون اذ وجوه بحسب دلالة ألفاظه و مصادیقها، و هذه الدلالة و کثرة المصادیق اما ان تکون فی الطول بمعنی ان کل لفظ من القرآن یدل علی مفهوم واحد له مصادیق بحسب النشآت الطولیة یکون کل عال من المصادیق مع الدانی بمنزلة الروح و الجسد و متحدا معه اتحاد الروح مع الجسد و اذه وه معنی التنزیل و التأویل و الظهر و البطن، و قد مضی ان القرآن له مصادیق متعددة بحسب النشآت و ان مصادیقه الطبیعیة ظهوره و تنزیله، و مصادیقه الروحانیة بطونه و تأویله، فهذا الوجه جار فی القرآن و مراد من اذه الخبر، و اما ان تکون فی العرض بمعنی ان کل من المصادیق یکون مغایرا للآخر و مقابلا له ال متحدا معه و روحا له مثل لفظ یزکی فی قوله تعالی بل الله یزکی من یشاء فانه یجوز ان یکون بمعنی ینمی و یطهر و یخرج الزکاة و ینعم و یطهر النماء وأ الطهارة وأ التنعم، و القرآن یکون اذ وجوه بهذا المعنی أیضا فانه ورد فی الاخبار تفسیر الآیات بالمعانی المتخالفة المتغایرة بل المتضادة مثل تفسیر الامانة فی قوله تعالی إنا عرضنا الأمانة علی السماوات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان **فانها فسرت** بمطلق التکلیف و بالصلوة مخصوصة و بالولایة و بخلافة علی بن ابی طالب (ع) و **بشهادة الحسین بن علی بن ابی طالب** (ع) و بالخلافة الظاهریة و لا شک ان الخلافة الظاهریة و الصلوة، و ال مراد منها و ال امتناع من جهة اللفظ و ال من جهة المعنی من ان یدرج المعانی العدیدة فی اللفظ الواحد و سعة المخاطب و المخاطب و احاطتهما بجمیع المعانی و الجمع بینها بالقوة فی اللفظ الواحد تجوز لحاظ الجمیع فیه و اذه و الاندراج بنحو عموم المجاز وأ دخول الجزئیات فی المفهوم الکلی وأ بنحو لحاظ الصور العدیدة فی الاشتراک وأ عموم المجاز وأ بنحو الوضع للمعنی المرآة الواحدة من غیر اعتبار معنی کلی بنحو عموم الاشتراک و المجاز وأ بنحو الوضع للمعنی الکلی(بیان السعادة فی مقامات العبادة،ج۱،ص۱۷)

[7] کلام یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[8] شاید عنوان مناسب برای این دو مفهوم عنوان چند معنایی ای به تعبیر دقیق تر چند منظوره باشد:

چندمعنایی (به انگلیسی Polysemy، برگرفته از ریشه یونانی : ???? = «زیاد»، «تعدد» و ???? = «نشانه»، «علامت»، «اسم») در روانشناسی زبان به نوعی از آرایه ی کی کلمه ای ی کی عبارت و غیره و نشانه‌هایی برای ریشه‌های معانی لغات، بزرگ می‌باشد. این آرایه مفهومی محوری در علوم اجتماعی و مطالعات رسانه ای محسوب می‌شود.

از انواع گونه‌های این آرایه می‌توان به مواردی که معانی یکی لغت تشکیل شده از فعل ها، اسم‌ها و حتی صفت‌های متفاوت است اشاره نمود که تنها با مطالعه و اشاره‌های جزئی به این موارد می‌توان معنی ای ریش کلمه ی مورد نظر را یافت(سایت ویکی پدیا)

در همین زمینه:

حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید محمود طیب حسینی، دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه در گفتوگو با ایکنا گفت: یکی از مباحث قرآنی که در سال‌های اخیر با استقبال زیادی در میان قرآن‌پژوهان مواجه شده است بحث چندمعنایی در قرآن به عنوان یکی از مبانی تفسیر است.

وی با بیان اینکه چندمعنایی معادل همان اشتراک لفظی در عربی است، در تعریف اشتراک لفظی با بیان اینکه دو برداشت در این مسئله وجود دارد اظهار کرد: گاهی یک کلمه دو معنا دارد که به آن مشترک لفظی می‌گویند؛ مثلاً واژه «سماء» هم به معنای سقف و هم به معنای آسمان است یا واژه بیت هم به معنای خانه و هم خانواده و واژه «طیر» که به معنای پرنده و لاشخور است.

طیب حسینی با بیان اینکه امروزه برداشت دیگری از بحث اشتراک لفظی یا چند معنایی وجود دارد بیان کرد: این مسئله که عمدتاً در غرب رواج دارد به معنای آن است که یک کلمه در یک جمله، همزمان در دو معنا به کار رفته است؛ البته کسی مانند ابن فارس که در قرون قبل می‌زیسته هم به این مسئله اشاره کرده ولی امروز در غرب رواج زیادی دارد؛ ابن فارس در توضیح چندمعنایی مثالی از آیه ۱۱ سوره مبارکه مدثر آورده و گفته است که در آیه شریفه «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً» وحیداً مشترک لفظی است یعنی هم می‌تواند حال برای ضمیر خلقت باشد و یا مفعول خلقت باشد یعنی یا به خلق کردن خدا باز می‌گردد و یا به تنهایی خلق شدن مخاطب این آیه یعنی ولیدبن مغیره ملعون.

طیب حسینی با بیان اینکه اصولیها نام آن را استعمال لفظ در بیش از یک معنا می‌نامند تصریح کرد: مثلاً در سوره مبارکه اعراف فرموده است: « إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»؛ جمل در اینجا در دو معنای طناب ضخیم و شتر به کار می‌رود؛ یعنی کسانی که آیات خدا را تکذیب کرده و در برابر آن استکبار کرده‌اند وارد بهشت نمی‌شوند مگر اینکه طناب ضخیم و یا شتر از سوزن عبور کند. در اینجا اگر مفسری بگوید هر دو معنا در آیه مراد خداوند است، می‌گوییم اشتراک لفظی وجود دارد.

چندمعنایی؛ نشانه اعجاز قرآن

دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با بیان اینکه این اشتراک لفظی از اعجاز و زیبایی‌های قرآن کریم است تصریح کرد: اگر بسیاری از آیات قرآن را طبق قواعد اصول فقه و عقلایی مورد توجه قرار دهیم می‌توانیم مدعی باشیم که در آن الفاظی وجود دارند که می‌تواند مشترک لفظی به

مفهوم دوم باشد و در تفسیر باید همه معانی لحاظ شود.

وی با بیان اینکه این نوع اشتراک در شعر و ادبیات عربی و فارسی رایج است و قرآن چون سرشار از مجاز و تشبیه و استعاره است سرشار از این نوع اشتراکات لفظی است ادامه داد: به‌عنوان مثال حافظ گفته است که «ز گریه مردم چشمم نشسته در خون/ ببین که در طلبت حال مردمان چون است» ای سعدی گفته است«شنیدم که جشن ملوکانه ساخت/ چو چنگ اندر آن بزم خلقی نواخت» در شعر اول مردم دو معنا یکی مردمک و دیگری مردم دارد همچنین در دومی نواخت هم به معنای نوازش و هم به معنای آواز و موسیقی است.

طیب حسینی با اشاره به آیه ۹ سوره جمعه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» گفت: در این آیه کلمه «فاسعوا» اشتراک لفظی دارد زیرا هم به معنای سرعت در رفتن به نماز جمعه است و هم به معنای تلاش کردن یعنی تدارک مقدماتی مانند غسل، لباس تمیز، دفع موهای زائد و ناخن و معطر بودن و ... است؛ در روایتی از امام معصوم(ع) به هر دو معنا در این آیه اشاره شده است..

وی افزود: همچنین در آیه ۴۵ سوره مبارکه عنکبوت: «اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ» نهی، دو معنا دارد یکی به معنای نهی زبانی و دیگری عملی است؛ یعنی یک معنا آن است که نماز انسان را از فحشاء باز میدارد و دائماً به او نجوا میکند که از گناه دوری کند ولی گاهی به معنای آن است که نماز فردنمازخوان سبب جلوگیری او از گناه میشود. برخی مفسران به دلیل اینکه برخی افراد نمازخوان هم گناه میکنند نهی زبانی را مرادگرفتهاند ولی میتوان هر دو معنا را بر آن بار کرد.

چندمعنایی طولی و عرضی

عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه افزود: روایاتی از پیامبر داریم که فرموده نماز شخص گناهکار سرانجام روزی او را از کارهای گناه دور خواهد کرد بنابراین ما مدعی هستیم که هر دو معنا را دارد البته این قید وجود دارد که نماز سبب بازداشتن هر فردی به اندازه فهم و معرفتش، از گناه خواهد شد وهرقدر باور و معرفت فرد به نماز بیشتر باشد بیشتر از گناه دور می شود.

طیب حسینی با بیان اینکه این نظریه چندمعنایی در دهه گذشته مخالفان زیادی داشت ولی امروز تعدیل شده است بیان کرد: برخی مخالفان بحث طولی و عرضی را در مورد چندمعنایی مطرح کرده و طولی را پذیرفتهاند ولی چندمعنایی عرضی را قبول ندارند ولی ما معتقدیم که هم در طول و هم عرض، این چندمعنایی وجود دارد.(سایت ایکان)

در زمینه چندمعنایی در قرآن کریم کتاب ها و مقالات متعددی نوشته شده است که می توان به کتاب «چندمعنایی در قرآن کریم»اشاره کرد.لیست مقالات با این موضوع را هم می توانید اینجا و ای اینجا مشاهده کنید.

به نظر می رسد واژه چندمعنایی،دارای طیف وسیعی است که خود می تواند سبب انواع ابهامات و کج فهمی ها شود.با توجه به پیشرفت مباحث الفاظ در اصول فقه و تفکیک مدلیل تصوری و تصدیقی به نظر می رسد که عنوان چندمنظوره-که دقیقاً نظر به تفاوت قصد و نه تفاوت در موضوع له است- برای این مفهوم،عنوان مناسب تری باشد:

به نظر مي‌رسد علم نوپاي نشانه‌شناسي (semiology) آينده درخشاني داشته باشد، و براي محققين علوم قرآني در عصر آينده، راه‌هاي باورنكردني بگشايد، و با كشف نشانه‌هاي چندين منظوره، توضيح قابل قبولي براي بسط همه جانبه حروف در حوزه‌هاي مختلف، ارائه نمايد. به هر حال در روايات شيعه و سني اشارات روشن به مطالب بسيار دور از ذهن عموم مردم آمده است كه همه

چيز در قرآن هست! در كافي آمده حضرت فرمودند: اگر كسي بيايد و ريز به ريز خبر همه علوم را در قرآن به شما نشان دهد لتعجبّتم!! ولي اتاكم من يخبركم بذلك لتعجبّتم! و نيز فرمودند: امام هر چه ميدانند از قرآن ميدانند اعلم ذلك من كتاب الله، در تفسير قمي آمده: علم كل شيء في عسق! و در دهها كتب اهل سنت از ابن عباس نقل شده كه اگر عقال شتر را گم كنم آن را در كتاب خدا پيدا ميكنم: الإتقان في علوم القرآن (4/ 30) وابن عباس حتى قال: لو ضاع لي عقال بعير لوجدته في كتاب الله تعالى

اما كدام مصحف اين وصف عجيب را دارد؟ جواب مورد ادعا اين است كه اساسا هندسه گوهر وحي قرآني، ريخت هولوگرام دارد، قرآن ميفرمايد: و لو ان قرآنا سيرت به الجبال! دقت فرمايي كه كلمه (قرآنا) تنوين دارد و ميتواند به معناي كوچكترين جزء قرآن باشد! در رواياتآمده خذ من القرآن ما شئت لما شئت! به كلمه (من) در اين آيه توجه فرمايي: و ننزل من القرآن ما هو شفاء....

یک امتیاز بارز زبان عربی، چند منظوره بودن کلمات آن است، و این نزد خیلی افراد یک نقص به حساب می آید، ولی بین همه چیز در یک زبان نمیتوان جمع کرد! اگر زبانی بخواهد کتاب مبین ال رطب و ال یابس را نمایش دهد چارهای جز این نیست.

میدانیم حروف زبانها دو نوع هستند: مصوت (Vowel) و صامت (Consonant)، در زبانهایی مثل انگلیسی، حرکات و اعراب ندارند، و اساس آن بر پپیشوند، میانوند، پسوند است، و حروف مصوت (واکه) جزء خود کلمه هستند و لذا تنها به یک نحو میتوان یک کلمه را خواند، و زبانهایی مثل فارسی هیئات کلمات و اشتقاق ندارند ولی در حد ناچیزی محتاج به حرکت گذاری هستند و لذا از انعطاف بیشتری نسبت به زبان انگلیسی برخوردار هستند، اما زبان عربی مواد کلمات و پایه سازه آنها حروف صامت (همخوان) هستند، و با حرکات و اعراب که ملاحظه شوند ضرب در هم میشوند و هر کلمه میتواند دهها جور تلفظ شود، مثال ضرب در عربی میتواند معادل: zarab - zarb - zoreba - zaraba و .... به کار رود، و تازه این مربوط به حرکت و اعراب است و نقطه گذاری جهت دیگر انعطاف زبان عربی است که هر کس با اختلاف قرائات مأنوس باشد میداند که چه لوازمی دارد.»(مقاله مصاحف قرآن کریم،شبه هولوگرامی تحریف ناپذیر)

۲.تأویلات طولیّه

تأویل معانی متعددی دارد و هر کدام در آیات و کلمات معصومین که به کار رفته جای خود را دارد. یک تأویل دیگری که الآن مورد نظر ما است، این است که نه معنایی در عرض معنای ظاهر آیه باشد، بلکه آیه شریفه معنایی دارد و ما بدون این که این معنا را کنار بگذاریم، همین معنا را میگیریم و یک معنای عالیتر و راقیتری از دل آن بیرون میآوریم، در طول معنای قبلی نه در عرض آن.

تأویل اعظم

مثلاً در روایتی از امام باقر - سلام الله علیه - با جابر بن یزید، صحبت از روز جمعه میشود و آیه شریفه سوره جمعه:

یوم الجمعه

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

حضرت برای روز جمعه توضیحاتی میدهند و بعد تأویلاتی را هم برای آن میگویند. سپس میفرمایند: إن أردت التأویل الأعظم، یوم الجمعه یعنی روزی که همه ی خلائق جمع میشوند[1] حضرت مناسب با «فاسعوا الی ذکر الله» این طور معنا فرمودند.

الآن از ظاهر فاصله گرفتهایم که گفتهایم: یوم الجمعه یعنی روز جمع شدن. حضرت فرمودند یک روز جمعه هست که در هفته هست و همه جمع میشوید برای نماز جمعه، اما در دل یوم الجمعه اگر آن را بگیرید و غور کنید این است که یک روزی هم هست که همه خلائق جمع میشوند. این همان تأویل مورد نظر ما است که در طول ظاهر است نه عرض آن. و با غور کردن در دل ظاهر و بدون دست برداشتن از آن ظاهر به آن میرسیم[2].

«قلّموا اظفارکم»

مثال دیگر: در بحار ظاهراً امام صادق - سلام الله علیه - از قول حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - نقل میکنند، چون در احکام شریعت اسلام تصریح به رموز نمیشود. گفته میشود ولی تصریح به باطن مطلب نمیشود. اما در شریعت حضرت عیسی این طور نبوده و زودتر تصریح میکردند.

مثلاً ما میگوییم که مستحب است گرفتن ناخن ها و اوصاف و خصوصیات و آدابی هم برای آن ذکر شده. در این روایت ِبحار، حضرت یک تأویل باطنی در طول معنای یک عبارت سادهای که از احکام شریعت است مطرح میکنند. میفرمایند که حضرت عیسی به حواریون میگفتند که: «**قلّموا اظفارکم من کسب الحرام**»[3].

ان خن کہ بلند مےشود، چنگ اندازےش آسان مےشود. حضرت مےگفتند کہ ان خنہا را بگیرید از کسب الحرام. یعنی باطن ِسفارش بہ مواظبت بر گرفتن ان خن، یعنی مواظبت بر آلودہ نشدن دست بہ حرام است. حاج آقا بہجت بہ شوخی مےفرمودند: نزد ام معنای لغوی این شدہ کہ الحلال ام حل ّالکف! این طور نباشد.

---

[1] و روی عن جابر الجعفی قال: کنت لیلة من بعض اللیالی عند أبی جعفر ع فقرأت هذه الآیة ای أیها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا إلی ذکر الله قال فقال ع مه ای جابر کیف قرأت قال قلت ای أیها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا إلی ذکر الله قال هذا تحریف ای جابر

قال قلت فکیف أقرأ جعلنی الله فداک قال فقال ای أیها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فامضوا إلی ذکر الله هکذا نزلت ای جابر ولو کان سعیا لکان عدوا لما کرهه رسول الله ص لقد کان یکره أن یعدو الرجل إلی الصلاة ای جابر لم سمیت یوم الجمعة جمعة قال قلت تخبرنی جعلنی الله فداک قال **أ فلا أخبرک بتأویله الأعظم** قال قلت بلی جعلنی الله فداک قال فقال ای جابر **سمی الله الجمعة جمعة لأن الله عز و جل جمع فی ذلک الیوم الأولین و الآخرین** و جمیع ما خلق الله من الجن و الإنس و کل شیء خلق ربانا و السماوات و الأرضین و البحار و الجنة و النار و کل شیء خلق الله فی المیثاق فأخذ المیثاق منهم له بالربوبیة و لمحمد ص بالنبوة و لعلی ع بالولایة و فی ذلک الیوم قال الله للسماوات و الأرض ائتیا طوعا أو کرها قالتا أتینا طائعین فسمی الله ذلک الیوم الجمعة لجمعه فیه الأولین و الآخرین،

ثم قال عز و جل ای أیها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة من یومکم هذا الذی جمعکم فیه **و الصلاة أمیر المؤمنین** ع یعنی بالصلاة الولایة و هی الولایة الکبری ففی ذلک الیوم أتت الرسل و الأنبیاء و الملائکة و کل شیء خلق الله و الثقلان الجن و الإنس و السماوات و الأرضون و المؤمنون بالتلبیة لله عز و جل فامضوا إلی ذکر الله و **ذکر الله أمیر المؤمنین** و ذروا البیع إن هذا الذی جمعکم فیه خیر لکم من بیعة الأول و ولایته خیر لکم من بیعة الأول ذلکم یعنی الأول یعنی بیعة أمیر المؤمنین ع و ولایته خیر لکم من بیعة الأول و ولایته إن کنتم تعلمون،

فإذا قضیت الصلاة یعنی بیعة أمیر المؤمنین فانتشروا فی الأرض یعنی **بالأرض الأوصیاء** فمن طلب من فضل الله یعنی بیعة أمیر المؤمنین ع و ولایته کما أمر بطاعة الرسول و طاعة أمیر المؤمنین ع کنی الله فی ذلک عن أسمائهم فسماهم بالأرض و ابتغوا من فضل الله قال جابر و ابتغوا من فضل الله قال تحریف هکذا نزلت و ابتغوا فضل الله علی الأوصیاء و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون ثم خاطب الله الموقف محمدا ص فقال ای محمد إذا رأوا التجارة یعنی الأول و لهوا عن الجاحدون تجارة یعنی الأول و لهوا یعنی الثانی انصرفوا إلیها قال قلت انفضوا إلیها قال تحریف هکذا نزلت و ترکوک مع علی قائما قل ای محمد ما عند الله من ولایة علی و الأوصیاء خیر من اللهو و من التجارة یعنی بیعة الأول و الثانی للذین اتقوا قال قلت لیس فیها للذین اتقوا قال فقال بلی هکذا نزلت الآیة و أنتم هم الذین اتقوا و الله خیر الرازقین(الإختصاص ؛ النص ؛ ص۱۲۸-۱۳۰)

[2] تأویل اعظم در روایات

عن عمر ابن مریم قال سألت أبا عبد الله ع عن قول الله «الذین یصلون ما أمر الله به أن یوصل» قال من ذلک صلة الرحم، و **غایة تأویلها** صلتک إیانا (تفسیر العیاشی ؛ ج۲ ؛ ص۲۰۸)

182 عنه عن علی بن الحکم عن أبان بن عثمان عن فضیل بن یسار قال: قلت لأبی جعفر ع قول الله فی کتابه- و من أحیاها فکأنما أحیا الناس جمیعا قال من حرق أو غرق قلت فمن أخرجها من الضلال إلی هدی فقال ذلک **تأویلها الأعظم**

183 عنه عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن أبي خالد القماط عن حمران بن أعين قال: قلت لأبي عبد الله ع أسألك أصلحك الله قال نعم قال كنت على حال و أنا اليوم على حال أخرى كنت أدخل الأرض فأدع الرجل و الاثنين و المرأة فينقذ الله من يشاء و أنا اليوم أدع أحدا فقال لي ما عليك أن تخلي بين الناس و بين ربهم فمن أراد الله أن يخرجه من ظلمة إلى نور أخرجه ثم قال و الله- من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا قال من حرق أو غرق أو غدر ثم سكت فقال **تأويلها الأعظم** أن دعاها فاستجاب له(المحاسن ؛ ج ١ ؛ ص ٢٣٢)

[3] علي بن إبراهيم عن أبيه عن علي بن أسباط عنهم ع قال في ما وعظ الله عز و جل به عيسى ع اي عيسى أنا ربك و رب آبائك...اي عيسى قل لظلمة بني إسرائيل غسلتم وجوهكم و دنستم قلوبكم أ بي تغترون أم علي تجترءون تطيبون بالطيب لأهل الدنيا و أجوافكم عندي بمنزلة الجيف المنتنة كأنكم أقوام ميتون اي عيسى قل لهم قل اوا أظفاركم من كسب الحرام و أصوا أسماعكم عن ذكر الخنا و أقبلوا على قلوبكم فإني لت أريد صوركم (الكافي، ج٨، ص ١٣٨)